

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ الْعَصْرِ اذْكُنِي

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَالِي كِتَابِ اللَّهِ وَتَرْجَمَانَهُ (عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَكَ الشَّرِيفَ)

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا مَوْلَانَا وَامَامَنَا بَقِيَّةَ اللَّهِ

وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

نقدی بر صاحب المیزان - قسمت نخست

چندی پیش نوشتاری از جناب حاج آقای سیدان -حفظه الله تعالی- در نقد پاره ای از آراء آقای طباطبایی - صاحب المیزان - دیدم که بطور اجمالی نقاط ضعف قسمتی از نظریه صاحب المیزان در تفسیر قرآن به قرآن را روشن کرده اند. در این نوشتار، در قسمت نخست، چکیده ای بسیار مجمل از ادعا و ادله صاحب المیزان را می آورم. در قسمت دوم، بطور بسیار مجمل و خلاصه، محورهای اصلی بیان جناب حاج آقای سیدان در نقد صاحب المیزان را ذکر می کنم. و در قسمت سوم، نکات دیگری در نقد ادعاها و ادله صاحب المیزان - که بنظر نگارنده ی این سطور رسیده است - را عرضه می کنم.

قسمت نخست) چکیده ای از ادعا و ادله صاحب المیزان در تفسیر قرآن به قرآن:

ادعای صاحب المیزان در تفسیر قرآن چنین است که برای فهم قرآن، نیازی به غیر قرآن نیست و خود قرآن برای فهم و تفسیر قرآن کافیست و لذا در فهم قرآن، حتی نیازی به رجوع به بیان اهل البیت -علیهم السلام- نداریم!!! و لذا معانی و مفاهیم آیات را باید از دیگر آیات قرآن استخراج نمود!

صاحب الميزان، بر این مدعا سه دلیل آورده که این مجموعه در تبیین خود نیاز به غیر ندارد، و خودش خود را، تبیین می کند. البته این طور نیست که همه افراد، این توان را داشته باشند که از خود قرآن، قرآن را بفهمند، ولی کسانی که اهل دانش قرآنی هستند و از دقت خاصی برخوردارند(!) و ... با تفکر و تأمل می توانند قرآن را فقط با قرآن تفسیر کنند - جز در مواردی که استثنا شده است -!!

دلایل صاحب الميزان (این قسمتها از تفسیر الميزان، جلد ۳، از ص ۷۶ تا ۸۷، آخوندی، انتخاب شده) :

دلیل یکم) «مرّ فیما تقدّم انّ الآيات التي تدعو للناس عامة من كافر او مؤمن ممن شاهد عصر النزول او غاب عنه، الى تعقل القرآن و تأمله و التدبّر فيه و خاصة قوله تعالى: «افلا يتدبّرون القرآن و لو كان من عند غیر الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً، تدلّ دلالة واضحة على أنّ المعارف القرآنية يمكن ان يناله الباحث بالتدبّر و البحث. و يرتفع به ما يترائی من الاختلاف بين الآيات.

و الآیة فی مقام التحدی و لا معنی لارجاع فهم معانی الآيات - و المقام هذا المقام - الى فهم الصحابة و تلامذتهم من التابعين حتّى الى بیان النبی (ص)... (!!)

نعم تفاصيل الاحكام ممّا لا سبيل الى تلقيه من غير بيان النبی ص كما ارجعها القرآن اليه في قوله تعالى : و ما آتاكم الرسول فخذوه، و ما في معناه من الآيات، و كذا تفاصيل القصص و المعاد مثلاً. (همان)

دلیل دوم) «فالحقّ انّ الطريق الى فهم القرآن الكريم غير مسدود، و انّ البيان الالهيّ و الذكر الحكيم بنفسه، هو الطريق الهادي الى نفسه، أي أنّه لا يحتاج في تبیین مقاصده الى طريق، فكيف يتصور ان يكون الكتاب الذي عرفه الله تعالى بآته هدى و أنّه نور و أنّه تبيان لكل شيء، مفتقراً الى هاد غيره و مستنيراً بنور غيره و مبيناً بامر غيره؟» (الميزان، ج ۳، ص ۸۶)

«وجعله هدى و نوراً و تبياناً لكلّ شيء، فمابال النور يستنير بنور غيره، و ما شأن الهدى يهتدى بهداية سواه، و كيف يتبين ما هو تبيان كلّ شيء، بشيء دون نفسه.» (این عبارت: الميزان، ج ۱، ص ۵ و ۶)

دلیل سوم) «... علی ان الاخبار المتواترة عنه(ص) المتضمنة لوصيته بالتمسك بالقرآن و الأخذ به و عرض الروایات المنقولة عنه(ص) علی کتاب الله، لایستقیم معناها الا مع کون جمیع ما نقل عن النبی(ص)، ممّا یمكن استفادته من الكتاب.»

« و لو توقّف ذلك علی بیان النبی ص - کان من الدور الباطل و هو ظاهر. (المیزان، ج ۳، ص ۸۷ آخوندی)

همچنین می افزاید:

«و اما آیات الاحکام فقد اجتبینا تفصیل البیان فیها لرجوع ذلك الى الفقه.»

سه دلیل صاحب المیزان بر این ادعا را می توان اجمالاً چنین اشاره کرد:

یکم) تحدی قرآن، منوط به آنست که قرآن از غنا و روشنی لازم برخوردار باشد!! قرآن مردم را دعوت کرده که بیایید و این کتاب را بخوانید و در آن تعقل و تدبّر کنید... بنابراین قرآن در مقام تحدی است و این تحدی زمانی تمام است که فهم آن و مفاهیم آن، برای مخاطبانش میسر باشد و در برداشت معانی قرآن، خود قرآن اختلاف را رفع کند و فهم قرآن به چیز دیگری نیازمند و متکی نباشد، حتی به بیان پیامبر!!

دوم) قرآن نور است و نور هم نیاز به غیر خود ندارد. «لایستنیر بنور آخر»... در قرآن آمده که، «تبیان کلّ شیء» است، چون خودش تبیان و بیان کننده و روشنگر کلّ شیء است، نیاز به بیان دیگری ندارد!!

سوم) در احادیث بسیار، وارد شده که به قرآن تمسک جوئید و روایات را به قرآن عرضه نمایید و این سفارش هنگامی صحیح است که هر چه در حدیث هست و از پیامبر اکرم [صلی الله علیه و آله] نقل شده است از قرآن استفاده شود و اگر فهم قرآن متوقف بر روایات باشد، دور لازم می آید!! به عبارت دیگر، چنانچه قرار باشد احادیث را به قرآن عرضه کنیم، باید قرآن مشتمل بر تمامی مطالب احادیث باشد!! از سوی دیگر، اگر بنا باشد قرآن را با حدیث بفهمیم، این دوریست باطل!! اما در عین حال، بعضی از آیات -من جمله احکام- را استثنا می شمارد!

قسمت دوم) چکیده ای از نقد جناب حاج آقای سیّدان - دامّ ظلّه - :

جناب حاج آقای سیّدان - دامّ ظلّه - در نقد ادّعاها و دلایل مذکوره از صاحب المیزان، بیانی داشتند که بعد از نظرشان درباره المیزان، بطلان قسمتهایی از سخنان صاحب المیزان را روشن نمودند؛

نقد دلیل اوّل) این سخن صاحب المیزان تمام نیست، زیرا اگر بخشی از آیات قرآن دارای مفاهیم محکم و بین باشد، باز هم کافیهست که خداوند، همه انسانها را به تأمل در آن آیات فراخواند و ببینند که نمی توانند مانند هدایت قرآنی کتابی بیاورند و این هرگز لزومی ندارد که همه آیات مربوط به معارف روشن و آشکار باشد.

نقد دلیل دوم) اگر این ادّعای صاحب المیزان حق می بود نباید آیات الاحکام و بعضی از دیگر آیات استثناء می شد. اینکه صاحب المیزان بعضی مسائل را استثناء کرده، به روشنی دال بر آنست که سخن ایشان که نور بودن و تبیان کلّ شیء بودن آن را دلیل گرفته بر اینکه قرآن برای مراجعین، بی نیاز از بیان اهل البیت - علیهم السلام - باشد، این استدلال باطل است، و اگر نه نباید آیات الاحکام و... استثناء می شد. تبیان کلّ شیء بودن قرآن مربوط به مقام ثبوت و در کنار معصوم است.

همچنین خود صاحب المیزان در موارد متعدّدی در پایان بیان می کند که در فهم فلان تعبیر از قرآن به نتیجه نرسیدیم. پس ایشان نمی تواند ادّعا کند که تبیان یا نور بودن قرآن، به معنی کفایت رجوع ما به قرآن برای فهم قرآن است.

نقد دلیل سوم) اگر دقت شود، دوری در کار نیست، زیرا جهت توقّف فرق دارد. دور، وقتی باطل است که جهت دور واحد باشد، ولی اگر جهت آن دو یا چند چیز شد، اساساً دوری وجود ندارد.

اشکال اساسی به تعبیر ایشان است:

«عرض الروایات المنقولة (ص) علی کتاب اللّٰه، لایستقیم معناها الاّ مع کون جمیع ما نقل عن النّبیّ (ص)، ممّا یمکن استفادته من الكتاب.»

زیرا عرضه داشتن روایات به قرآن برای تشخیص صحیح از غیر صحیح است و عرضه روایات بر قرآن، به این نیست که حتماً قرآن درباره یکایک احادیث، سخنی به تصریح داشته باشد و مفاهیم همه احادیث در قرآن باشد، بلکه عرضه روایات بر قرآن برای آنست که آن روایات، مخالف قرآن نباشند، نه این که حتماً جهت تأییدی در خصوص محتوای هر روایت در آیات بیابیم.

آنچه در روایات «عرضه به قرآن» آمده اینست که اگر حدیثی را مخالف قرآن یافتید «فاضربوا علی الجدار»، نه این که اگر مضمون حدیثی در قرآن نیامده بود، آن حدیث را کنار بگذارید!

در عرضه روایات بر قرآن، باید در جست و جوی این باشیم که بدانیم آن روایات، مخالف با قرآن هست یا نیست و مخالف را کنار بگذاریم.

آنچه مخالف قرآن نیست، دو حالت دارد:

۱. اصلاً درباره آن بیانی در قرآن نداریم.

۲. در تأیید آن، بیانی صریح به دلالت مطابقی و یا بیان غیر صریح (التزامی و یا تضمینی) در قرآن آمده است.

این که گفتیم جهت توقف فرق دارد، به این معناست که: ما باید روایات را بر قرآن عرضه کنیم، تا بدانیم تضادی با قرآن دارد یا خیر.

از طرف دیگر نیاز رجوع به روایات، برای تبیین و تشریح بخشی از آیات است که بدون روایات تبیین نمی شود.

همچنین باید توجه داشت که قرآن در موارد بسیاری خود، مخاطبانش را به غیر خودش ارجاع داده و از جمله فرموده:

«... انزلنا الیک القرآن لتبیین للناس...»

و یا فرموده: «...بل هو آیات بینات فی صدور الّذین اوتوا العلم...»

ظهور این گونه آیات در اینست که هر گاه کسانی که شأنیّت فهم قرآن را دارند، به آیه ای رسیدند که تفسیر آن را ندانستند، به «الذین اوتوا العلم» مراجعه کنند.

در عمل نیز وقتی ما به قرآن مراجعه می کنیم، می یابیم که با وجود بیانهای تفسیری مفسّرین، باز هم معنای برخی آیات روشن نیست، چنانکه خود صاحب المیزان در تفسیر «دآبة الأرض» می فرماید: هر چه کوشش کردیم که معنای «دآبة الأرض» را در پرتو آیات دیگر به دست آوریم، میسر نشد! و نمونه های دیگر که بدون تبیین عترت -علیهم السلام- به نتیجه نمی رسد یا به ذکر چند احتمال، اکتفاء می شود!

بر اساس آنچه از مراجعه به خود قرآن و برخی روایات استفاده می شود، فهم قرآن احياناً و در مواردی نیازمند به غیر خودش، یعنی پیامبر و ائمه معصومین (علیهم السلام) است و این با تبیان بودن قرآن منافات ندارد، زیرا می توان گفت: قرآن در مقام ثبوت، نیاز به غیر خودش ندارد، و در این صورت قرآن در کنار معصوم نیاز به غیر ندارد و غیر معصوم، نیازمند معصوم است. اما خود معصوم با توجه به آن مقام علمی خاص، می تواند از خود قرآن نکاتی را استفاده کند، گرچه به صورت رمز در قرآن بیان شده باشد ... ولی این جهت که آیات قرآن در مقام ثبوت، چنین وضعیتی دارد یا نه، مورد بحث ما نیست و در این سخنی نیست.

آنچه مورد بحث است، در ارتباط با غیر معصومین است که آیا در مقام فهم قرآن، گرچه در مواردی خاص و به عنوان موجه جزئیّه به بیان معصومین نیازمند هستند یا نه؟ که در این قسمت ادّعای صاحب المیزان که قرآن برای فهم قرآن بی نیاز از بیان معصومین -علیهم السلام- باشد، تقد شد و بیان شد که این سخن ایشان مخدوش است.

قسمت سوم) نکاتی دیگر در نقد ادّعاها و ادّله صاحب المیزان بنظر نگارنده:

این ادّعی صاحب المیزان که دعوت به تدبّر در قرآن، دلیلیست بر «کفایت قرآن برای فهم ما از قرآن»، حرف بسیار باطلیست، چه اینکه این همه اختلافات مسلمین از عصر نزول تا به حال که همه فرق مختلف به قرآن استناد می کنند و برخی، برخی دیگر را کافر و مشرک می دانند...، چیست؟! با وجود این همه اختلاف، همه از قرآن دلیل می آورند، پس معلوم می شود دعوت به تدبّر، ربطی به کفایت رجوع افراد به قرآن در فهم مراد خداوند ندارد.

و اگر گفته شود این اختلافات مربوط به برداشت کننده از قرآن است نه خود قرآن، می گوئیم: اگر این باشد که سخن ما را تأیید کرده اید و این سخن آقای طباطبایی که «قرآن خود رافع اختلاف است و نیاز به بیان غیر ندارد» را رد کرده اید! چون روشن است که ما همه برداشت کننده از قرآن هستیم نه خود قرآن، پس اتّفاقی که از عصر نزول تا به حال افتاده و مدّعیان فهم قرآن، این اختلاف شدید را پیدا کرده اند تا جائی که یکدیگر را تکفیر می کنند، این اتّفاق ممکن است امروز برای ما هم بیفتد، یعنی رجوع ما به خود قرآن کافی نیست، چنانکه پس از این نیز بیان خواهد شد. همین واقعیت، نشانه از آنست که فهم حقیقی از همه قرآن، فقط به اشخاص خاصی منتهی می شود که به دلالت خود قرآن و بیان رسول الله و اوصیاء معصومش - صلی الله علیه و علیهم اجمعین - این اشخاص، اهل بیت معصومین - سلام الله علیهم اجمعین - هستند و لا غیر.

به اضافه اینکه اشکال کننده می تواند به آقای طباطبایی اشکال کند که در این استدلال، مصادره به مطلوب نموده، چون این ادّعی آقای طباطبایی یعنی مراد همین آیات «دعوت به تدبّر» یا ...، روشن شده و همین را پیشفرض گرفته که مراد از این دعوت به تدبّر، همانست که ایشان گفته است.

اساساً دعوت به تدبّر، هیچ دلالتی بر اینکه رجوع به قرآن در فهم مراد آیات قرآن، برای انسانها، کافی باشد ندارد. دعوت به تدبّر ممکن است زمینه توجّه و باب تذکّر باشد که در پی آن، لازم است به بیان و تبیین «من عنده علم الكتاب = ائمه معصومین علیهم السلام» رجوع شود.

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ قُلْتُ
 لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَ أَكْرَمٌ مِنْ أَنْ يُعْرِفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْخَلْقُ يُعْرِفُونَ بِاللَّهِ. قَالَ:
 صَدَقْتَ. قُلْتُ: إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنْ لَهُ رَبًّا فَقَدْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُعْرِفَ أَنَّ لِذَلِكَ الرَّبِّ رِضًا وَ سَخَطًا وَ أَنَّهُ لَا يُعْرِفُ
 رِضَاهُ وَ سَخَطُهُ إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ، فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرَّسُولَ، فَإِذَا لَقِيَهُمْ عَرَفَ أَنَّهُمْ
 الْحُجَّةُ وَ أَنَّ لَهُمُ الطَّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ، فَقُلْتُ لِلنَّاسِ أَلَيْسَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) كَانَ
 هُوَ الْحُجَّةَ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ؟ قَالُوا بَلَى، قُلْتُ فَحِينَ مَضَى (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) مَنْ كَانَ الْحُجَّةَ؟ قَالُوا
 الْقُرْآنُ، فَتَنَطَّرْتُ فِي الْقُرْآنِ فَإِذَا هُوَ يُخَاصِمُ بِهِ الْمُرْجِيَّ وَ الْقَدْرِيَّ وَ الزَّنَدِيْقِيَّ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ بِهِ حَتَّى يَغْلِبَ
 الرَّجَالَ بِخُصُومَتِهِ، فَعَرَفْتُ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقِيَمِهِ، فَمَا قَالَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ كَانَ حَقًّا، فَقُلْتُ لَهُمْ
 مَنْ قِيَمُ الْقُرْآنِ؟ قَالُوا ابْنُ مَسْعُودٍ قَدْ كَانَ يَعْلَمُ وَ عُمَرُ يَعْلَمُ وَ حُذَيْفَةُ يَعْلَمُ، قُلْتُ كُلُّهُ؟ قَالُوا لَا، فَلَمْ أَجِدْ
 أَحَدًا يُقَالُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْقُرْآنَ كُلَّهُ إِلَّا عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِذَا كَانَ الشَّيْءُ بَيْنَ الْقَوْمِ فَقَالَ هَذَا لَا أَدْرِي وَ
 قَالَ هَذَا لَا أَدْرِي وَ قَالَ هَذَا لَا أَدْرِي وَ قَالَ هَذَا أَنَا أَدْرِي؛ فَاشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا (عليه السلام) كَانَ قِيَمَ الْقُرْآنِ وَ
 كَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً وَ كَانَ الْحُجَّةَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَّ مَا قَالَ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ حَقٌّ. فَقَالَ:
 رَحِمَكَ اللَّهُ. فَقُلْتُ إِنَّ عَلِيًّا (عليه السلام) لَمْ يَذْهَبْ حَتَّى تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ كَمَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ
 (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) وَ أَنَّ الْحُجَّةَ بَعْدَ عَلِيٍّ، الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (عليهما السلام)...

در کافی به سند فوق - که صحیح یا مشتمل بر جمعی از ثقات می باشد - از منصور بن حازم نقل
 است که گفت: به حضرت امام صادق (سلام الله علیه) عرض کردم خداوند، جلیل تر و اکرم از آنست
 که به خلقش شناخته شود، بلکه خلق به خداوند شناخته می شوند. فرمود: راست گفتم. عرض کردم:
 کسی که بشناسد ربی دارد، پس شایسته است بشناسد که آن رب، رضا و سخطی دارد و اینکه رضا و
 سخطِ ربّش شناخته نمی شود مگر با [اینکه به خود او] وحی [شود] یا رسولی [از طرف خداوند به
 سوی او فرستاده شود]، پس آنکس که وحی بر او نیامد، شایسته است که جوینده ی رسولانِ ربّ
 خود شود. پس آنگاه که رسولانِ ربّ خود را ببیند، آنها را می شناسد که حجّت خداوند هستند و
 اطاعتشان فرض و واجب است. پس به مردم گفتم: آیا نمی دانید که رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) از
 طرف خداوند بر خلق حجّت بود؟ گفتند: بلی [می دانیم]. گفتم: هنگامیکه رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
 آلِهِ) از دنیا رفت، چه کسی حجّت بود؟ گفتند: قرآن. پس در قرآن نگاه کردم، [دیدم] اینچنین است که
 مرجئی و قدری و زندیقی که ایمان ندارد، [همگی] با قرآن مخاصمه می کنند تا آنجا که با مخاصمه و

جدل [بوسیله استناد به قرآن] بر مردان مسلمان چیره می شوند! پس شناختم که قرآن حجّت نیست مگر با یک قیّم و به پا دارنده که او هر چه درباره قرآن بگوید حق است. به مردم گفتم: قیّم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود می دانست و عمر [لع] می دانست و حذیفه می دانست. گفتم: کلّ قرآن را می دانستند؟ گفتند: نه. پس احدی را نیافتم که گفته شود همه قرآن را می داند جز علی صلوات الله علیه. و هنگامی که مشکلی بین قوم پیش می آمد، آن یکی می گفت نمی دانم و این یکی می گفت نمی دانم و دیگری هم می گفت نمی دانم! اما علی (علیه السلام) می گفت من می دانم. پس شهادت می دهم که علی (علیه السلام) برپاکننده قرآن بود و اطاعتش واجب و حجّت بر مردم، بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله) است و اینکه هر چه درباره قرآن گفت حق است. سپس حضرت امام صادق (سلام الله علیه) فرمود: خداوند تو را رحمت کرد. عرض کردم: علی (علیه السلام) [از دنیا] نرفت مگر اینکه حجّتی بعد از خود باقی گذاشت همانطور که رسول الله (صلی الله علیه و آله) حجّتی بعد از خود باقی گذاشت و اینکه حجّت بعد از علی (علیه السلام)، حسن بن علی (علیهما السلام) است و ... [راوی در پیشگاه حضرت امام صادق (سلام الله علیه)، به همین نحو، به حجّیت یک به یک ائمه هدی (سلام الله علیهم اجمعین) تا خود حضرت امام صادق (سلام الله علیه) شهادت می دهد و حضرت (علیه السلام) او را تأیید کردند...].

(الکافی، ج ۱، کتاب التوحید، باب أنّه لا يعرف إلّا به، ص ۸۵ / نیز: بحارالأنوار، کتاب التوحید، ج ۳، باب ۱۰- اَدْنَى مَا يَجْزِي مِنَ الْمَعْرِفَةِ فِي التَّوْحِيدِ وَ أَنَّهُ لَا يَعْرِفُ اللَّهُ إِلَّا بِهِ، ص ۲۷۰ ؛ از: التوحید، ۴۱- باب أنّه عزّ و جلّ لا يعرف إلّا به، ص ۲۸۵).

بحث علم خدادادی و خاصّ ائمه ی هدی - سلام الله علیهم اجمعین - و عالم بودن ایشان به «کلّ شیء»، اصل مهمّیست که باید در جای خود روشن شود و اینجا به مناسبت این بحث، به تذکّاری اجمالی اکتفاء می شود، همانطور که هنگام ذکر آیه «...تبیاناً لكلّ شیء...»، نیز اشاره ای خواهد شد. حقیقت نوری علم الهی این ذوات مقدّسه، غیر از موهومات رایج در افکار بشریست، گرچه به همین موهومات رایج در افکار بشری نیز احاطه دارند. این «علم» از جهتی مثل «قدرت» است. لذا در طول تاریخ که معجزات ائمه ی هدی - سلام الله علیهم اجمعین - در زمان هر یک از ائمه اثنی عشر آشکار می شد، بدون هیچ منازع و ابهامی، حجّت بر همه تمام شده است. اما اگر

نزاع بین چند نفر از انسانهای عادی - غیر معصومین- باشد، گاهی در اینکه حق با کیست ابهام پیش می آید، چون چنان نوری آشکار نمی شود...

مثلاً در آیه ای از قرآن می خوانیم که کسیکه «من عنده علم من الكتاب» بود، یعنی «علمی از کتاب» نزدش بود، با این علم توانست تخت بلقیس را به کمتر از چشم به هم زدن، از سرزمینی دیگر تا نزد حضرت سلیمان - علی نبینا و آله و علیه السلام- جابجا کند. در روایات اهل البیت -سلام الله علیهم اجمعین- از دو آیه در کنار هم، حقیقت مهمی روشن شده است:

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» (۴۰نمل)

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (۴۳رعد)

آصف بن برخیا که علمی از کتاب، نزدش بود، با این قدر از علم کتاب، چنان کاری می کرد (لفظ علم در آیه اول، نکره است و بعد از آن «من» تبعیضیه آمده). اما در آیه دوم، سخن از کسیست که «علم الكتاب: همه ی علم کتاب» نزد اوست که طبق روایات فراوان -که حتی بعضی از آن را عامه هم نقل کرده اند-، پس از رسول الله -صلی الله علیه و آله- او کسی نیست جز امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و سپس یک به یک ائمه هدی تا حضرت ولی عصر - سلام الله علیهم اجمعین- که به صنع خداوند، عالم به کل کتاب هستند. و در اینجا به ذکر نمونه ای از روایات فراوان در این باره اکتفا می شود:

[تفسیر القمی] ابی عن ابن ابی عمیر عن ابن اذینه عن ابی عبد الله -علیه السلام- قال: الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ، هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ -علیه السلام-. وَ سُئِلَ عَنِ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَغْلَمُ أَمْ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؟ فَقَالَ: مَا كَانَ عِلْمُ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ عِنْدَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ، إِلَّا بِقَدْرِ مَا يَأْخُذُ بَعُوضَةٌ بِجَنَاحِهَا مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ.

(بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۴۲۹، ح ۲؛ از: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۶۷)

در بحارالانوار از تفسیر علی بن ابراهیم به سند صحیح فوق نقل است که حضرت امام صادق -سلام الله علیه- فرمود: [مراد از] آنکس که [همه ی] علم الکتاب نزد اوست، امیرالمؤمنین -علیه السلام- است. و از آن حضرت درباره نسبت علم کسیکه «علم الکتاب» نزد اوست با کسیکه «علمی از کتاب» نزدش هست، پرسیده شد. حضرت فرمود: علم کسیکه «علمی از کتاب» نزدش بود نسبت به علم کسیکه «همه ی علم الکتاب» نزدش هست، به اندازه بال مگسی در مقابل دریاست.

این نسبت علم آصف بن برخیا به علم امیرالمؤمنین -علیه السلام- است. آصف که با همین علم، تخت بلقیس را به کمتر از چشم به هم زدن کیلومترها جابجا کرد... و روایات این مقصد فراوان است که حتی از طرق عامه هم نقل شده و اینجا به همین نمونه اکتفاء می شود.

از این که بگذریم، در متن خود آیات قرآن بارها تأکید شده که برای بهره بردن از قرآن لازم است به بیان عترت -علیهم السلام- رجوع کنیم، چنانکه مثلاً در روایات ذیل آیه ی راسخون در علم - که فقط خداوند و ایشان تأویل را می دانند - فرموده اند که مراد از «راسخون» ائمه هدی -علیهم السلام- هستند. و یا آیات بسیار دیگر که در تفاسیر روایی، به اهل البیت (علیهم السلام) ترجمه شده و تاریخ نیز گواه آنست. در آیه «فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون»، «اهل الذکر»، اهل البیت -علیهم السلام- هستند که در جایی که نمی دانیم باید از آنها پرسیم و بعضی از این روایات را حتی عامه هم نقل کرده اند. روایات در اصل «ضرورت رجوع به عترت -علیهم السلام- برای بهره مندی از علم قرآن»، در حدّ تواتر اجمالیست. اگر کسی برای این روایات، حجّیت قائل است - و لو اولاً مستقل از حجّیت آیات قرآن باشد - باید این را قبول کند و اگر نه به انکار حجّیت قول معصوم می رسد.

«... فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۴۳ نحل/۷ انبیاء)

در این آیه شریفه قرآن، انسانها امر شده اند که اگر چیزی را نمی دانستند از «اهل الذکر» سؤال کنند... و ذیل این آیه، روایات فراوانی داریم در این که «اهل الذکر»، ائمه معصومین - سلام الله علیهم اجمعین - هستند که اینجا به ذکر نمونه ای اکتفا می شود:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ إِنْ مَنْ عِنْدَنَا يَزْعُمُونَ أَنَّ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ أَنَّهُمُ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى! قَالَ: إِذَا يَدْعُونَكُمْ إِلَى دِينِهِمْ، قَالَ قَالَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَنَحْنُ الْمَسْئُولُونَ.

(الكافي، ج ۱، ص ۲۱۱، ح ۷)

در کافی شریف به سند معتبر فوق نقل است که محمد بن مسلم به حضرت امام باقر - سلام الله عليه - عرض کرد: پیش ما کسانی هستند که پنداشته اند این سخن خداوند عزوجل که «اگر نمی دانستید از اهل الذکر بیسید»، درباره یهود و نصاری است [یعنی پنداشته اند که اهل الذکر، علمای یهود و نصاری هستند!]. حضرت امام باقر - سلام الله عليه - فرمود: اگر اینجور باشد که آنها شما را به سوی دین خودشان دعوت خواهند کرد!! گفت: سپس حضرت امام باقر - سلام الله عليه - با دستش به سینه مبارک خود اشاره نمود و فرمود: ما اهل الذکر هستیم و ما [اهل البيت] هستیم که مورد سؤال هستیم [و سایر انسانها باید از ما بپرسند].

و در آیه «راسخون در علم» صریحاً آمده که قسمتی از قرآن محکّمات است و قسمت دیگر متشابهات که تأویل آن را احدی جز «الله» و «راسخون در علم» نمی داند... و در روایات فراوان از اهل بیت عصمت - علیهم السلام - روشن شده که «راسخون در علم» ائمه هدی - علیهم السلام - هستند و تاریخ نیز گواه است که در مواضع مختلف، تنها مرجع علم حقیقی، ایشان بوده اند...

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (٧ آل عمران).

روایات ذیل آیه مذکوره که «راسخون در علم» را «اهل البیت -علیهم السلام-» شناسانده فراوان است که اینجا باز به یک نمونه اکتفاء می شود؛

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُيْدٍ عَنِ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ وَ عِمْرَانَ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ أَبِي بصيرٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ -عليه السلام- قَالَ: نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ.

(الكافي، ج ١، ص ٢١٣، باب أن الراسخين في العلم هم الأئمة، ح ١)

ثقه الاسلام كليني در كافي شريف از عده اصحاب خود كه در اینجا مشتمل بر ثقه بزرگوار علی بن ابراهيم است، به سند صحيح فوق از حضرت امام صادق - سلام الله عليه - نقل می کند كه فرمود: [مراد از] «الراسخون في العلم» ما هستيم و ما [اهل البیت المعصومين] هستيم كه تأويل آنها را می دانيم.

اما سخن صاحب الميزان كه به نور بودن قرآن استدلال کرده، اشكال می كنم: آیا قرآن برای هدایت، نیازمند قاری و تالی نیست؟ یعنی اگر «من خواننده» ای در میان نباشم، آیا حجیت و نورانیت قرآن خدشه دار می شود؟! هرگز. پس اینکه من قرآن را بفهمم یا نفهمم، اثری در نورانیت قرآن ندارد. «قرآن»، نشانه ی خالق یکتاست كه فهم از آن، صنع و موهبت خود اوست. من و همه ی انسانها - بجز عترت علیهم السلام- اگر قرآن را نفهميم، به نورانیت قرآن آسیبی نمی خورد و ایمان به نورانیت آن نیز در پرتوی ایمان به «من عنده علم الكتاب» است و اگر نه چنانكه ما قسمتی از قرآن را می فهميم - كه حقیقتاً در مقابل عظمت قرآن، بسیار كم است - و نیز چون خودمان شاهدیم بر اینکه بسیاری از آن را نمی فهميم، چطور به همه ی آن ایمان داریم؟ در پرتوی ایمان به کسیكه «من عنده علم

الکتاب» است و خود قرآن به او دلالت دارد.

گذشته از اینها، اگر صاحب المیزان بالاخره برای روایات اهل البیت -علیهم السلام- نوعی حجّیت قائل است - و لو استقلالاً عن القرآن - پس این حجم عظیم از روایات که در تبیین و تفسیر آیات وارد شده، چیست؟ آیا - نستجیر بالله - ، ائمه هدی -سلام الله علیهم اجمعین- متوجّه نبوده اند که برای فهم قرآن، خود قرآن کافیه است؟! این چه روشی است که مفسّرین و فیلسوفان حق دارند راجع به قرآن نظر دهند و قرآن از بیان آنها بی نیاز نیست، امّا نوبت به ائمه هدی -علیهم السلام- که می رسد، قرآن بی نیاز می شود؟! آیا نمی توان گفت اگر «قرآن برای فهم قرآن» کافیه است، پس چه نیازی به تفسیرالمیزان نوشتن است؟! خود مردم باید قرآن را با قرآن بفهمند! نه با تفسیر المیزان! تفسیر المیزان که عین قرآن نیست!

اگر استدلال صاحب المیزان درست بود، نباید در فهم خود قرآن نیازی به فحص از دیگر آیات در میان باشد. صاحب المیزان می گوید برای فهم آیات قرآن باید بروید سراغ دیگر آیات. اشکال ما اینست که اگر قرآن به خود قرآن «برای مردم» روشن است، نباید نیاز باشد که خواننده ی قرآن، در قرآن به جستجو از قرائن و... در دیگر آیات بپردازد. چون معنی این کار اینست که قرآن برای روشن بودن، نیازمند یک خواننده ایست که ارتباط آیات را با هم پیدا کند! به اضافه اینکه طبق بیان خود المیزان، قرآن برای همه ی انسانها دعوت به تدبّر کرده است! نتیجه اینکه باید به اولین توجّه، همه ی حقایق قرآن برای هر خواننده ای روشن شود!!؟ که این نیز واضح البطلان است.

همین که لازم شده یک نفر مراد خداوند را از آیات، کشف کند، آن یک نفر، امام الهی از عترت است نه بقیه ی انسانها...

همین که صاحب المیزان یک عدّه را جدا کرده و این فهم را عمومی و مطلق ندانسته، محلّ اشکال ما به اوست. آیا غنای قرآن در کشف مراد از آیات، به این معنیست که یک عرب جاهلی، برای فهم آیات می توانست در آیات غور کند و به نتیجه برسد؟ اگر چنین نیست، یعنی بالاخره صاحب المیزان هم پذیرفته که همه ی انسانها در فهم

کتاب به کتاب مستغنی نیستند. همین که از اطلاق و عمومیت افتاد، پس می توان گفت وضع سایر انسانها - همگی بغیر از عترت-، نیز مانند همین وضعیت است. اگر خطاب دعوت به تدبیر، عمومیت ندارد پس معلوم می شود که دعوت به تدبیر لزوماً به معنی استغناء برای مردم نیست و اگر عمومیت دارد که چرا آقای طباطبایی عده ای را دارای اهلیت دانسته دون بقیه؟!

لذا ما معتقدیم این واقعیت که صاحب المیزان بخاطر اجتناب از یک مشکل گریزناپذیر، این قضیه را مخصوص به عده ای کرده نه همه، ما همین را دلیل می دانیم که همه ی انسانها بجز آن ۱۴ برگزیده -سلام الله علیهم اجمعین- که عدل قرآنند، در فهم قرآن نیازمند به عترت علیهم السلام هستند ...

از این هم که بگذریم وجود آیات متشابه و حروف مقطعه در قرآن، نشانی رسا بر اینست که این دعوت به تدبیر یا...، هیچ دلالتی بر کفایت رجوع به قرآن در فهم قرآن ندارد. و اصلاً تصریح روایی داریم که اساساً خداوند رموز و متشابه را در قرآن قرار داده به همین خاطر که غیر اهل البیت ناچار شوند به اهل البیت (علیهم السلام) رجوع و خضوع کنند...؛

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ -عليه السلام- فِي احْتِجَاجِهِ عَلَى زَنْدِيقٍ سَأَلَهُ عَنْ آيَاتٍ مُتَشَابِهَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ فَأَجَابَهُ إِلَى أَنْ قَالَ - عليه السلام- وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِلْعِلْمِ أَهْلًا وَ فَرَضَ عَلَى الْعِبَادِ طَاعَتَهُمْ بِقَوْلِهِ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ بِقَوْلِهِ وَ لَوْ رَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ بِقَوْلِهِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ وَ بِقَوْلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ بِقَوْلِهِ وَ اتَّوَابُوا مِنَ الْبُيُوتِ مِنَ ابْوَابِهَا وَ الْبُيُوتُ هِيَ بُيُوتُ الْعِلْمِ الَّتِي اسْتَوْدَعَهَا الْأَنْبِيَاءُ وَ ابْوَابُهَا أَوْصِيَاءُهُمْ. فَكُلُّ عَمَلٍ مِنْ أَعْمَالِ الْخَيْرِ يَجْرِي عَلَى غَيْرِ أَيْدِي الْأَوْصِيَاءِ وَ عُهودِهِمْ وَ حُدُودِهِمْ وَ شَرَائِعِهِمْ وَ سُنَنِهِمْ وَ مَعَالِمِ دِينِهِمْ مَرْدُودٌ غَيْرُ مَقْبُولٍ وَ أَهْلُهُ بِمَحَلِّ كُفْرٍ وَ إِنْ شَمِلْتَهُمْ صِفَةُ الْإِيمَانِ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ قَسَمَ كَلَامَهُ ثَلَاثَةَ أَقْسَامٍ، فَجَعَلَ قِسْمًا مِنْهُ يَعْرِفُهُ الْعَالِمُ وَ الْجَاهِلُ وَ قِسْمًا لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا مَنْ صَفَا ذَهْنُهُ وَ لَطَفَ حِسُّهُ وَ صَحَّ تَمْيِيزُهُ مِمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ قِسْمًا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ وَ مَلَائِكَتُهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ إِنَّمَا

فَعَلَ ذَلِكَ لِئَلَّا يَدَّعِيَ أَهْلُ الْبَاطِلِ الْمُسْتَوِينَ عَلَى مِيرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ مَا لَمْ يَجْعَلْهُ اللَّهُ لَهُمْ وَ لِيَقُودَهُمُ الْبَاطِلَ إِلَى الْإِثْمِ بِمَنْ وَكَلَى أَمْرَهُمْ فَاسْتَكْبَرُوا عَنْ طَاعَتِهِ الْحَدِيثَ.

(وسائل الشيعه، ج ۲۷، ص ۱۹۴، باب ۱۳، ح ۳۳۵۷۵ / بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۴۵ / بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۱۱۹ / الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۵۳)

اشکال دیگر به روش صاحب المیزان آنست که در میان بعضی از بزرگان شیعه مثل مرحوم محدث نوری (قدس سره) و بعضی دیگر، قول به نقصان مصحف رایج نسبت به مصحف امیرالمؤمنین -علیه السلام- آمده. لازم به ذکر است که این نظر، ملازم با خدشه دار شدن اعتبار مصحف رایج نیست، چه اینکه محدث نوری فرموده باقیمانده ی قرآن (مصحف رایج) -العیاذ بالله- تحریف شده یا باطل است، بلکه سخن ایشان اینست که آنچه در دست ما هست، همه ی قرآن نیست و به ترتیب نزول نیست، لذا به صحت این مقداری که در دست ماست خدشه ای وارد نمی شود. و اگر قائل به این تحریف به نقیصه نباشیم نیز با اندک رجوعی به تاریخ جمع مصحف عثمانی روشن و واضح است و اکثر علمای مذهب هم قائلند که ترتیب آیات در این مصحف رایج، علی ما انزل الله نیست و لذا باز در رجوع به این مصحف، همواره نیازمند تأیید عترت -علیهم السلام- هستیم که آن قرآن علی ما انزل الله نزدشان هست و به همه ی کتاب الهی و همه قرائن منفصل و ناسخ و منسوخ و رموز و ... علم دارند.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: مَا ادَّعَى أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ أَنَّهُ جَمَعَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ كَمَا أَنْزَلَ إِلَّا كَذَابٌ وَمَا جَمَعَهُ وَحَفِظَهُ كَمَا نَزَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَالْأئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - . (الكافي، ج ۱، ص ۲۲۸، باب أنه لم يجمع القرآن كله إلا الأئمة /نيز: بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۸۸، از بصائر الدرجات، ص ۱۹۳)

در کافی به سند معتبر فوق نقل است که حضرت امام باقر -سلام الله علیه- فرمود: احدی از مردم ادعا نکرده که همه ی قرآن را همانطور که نازل شده، جمع کرده مگر دروغگو، و هیچ کس چنان جمع و حفظی - یعنی همانطور که خداوند متعال تنزیل کرده و با همان ترتیب و کامل - نکرده مگر علی بن ابی طالب و ائمه بعد از او -علیهم السلام-.

اما استدلال صاحب المیزان به «تبیان کلّ شیء بودن قرآن»؛ بسیار جای تأسّف است که شخصیتهایی که در بعضی محافل بعنوان شخصیت علمی یا... تبلیغ می شوند و شاگردان و مقلّده ی او نیز نوعاً حرفهای او را به شکل طوطی وار تکرار می کنند، چنین سخنان ضعیفی را افاضه کرده اند... حق آنست که «تبیان کلّ شیء بودن قرآن» از نظر عقلی منتهی می شود به لزوم رجوع به عترت در کنار قرآن، چرا که لفظ «شیء» در کنار «کلّ» به معنی همه و همه چیز است لذا هیچ حقیقتی نیست از امور دنیوی و اخروی و مادّی و معنوی و علوم دینی و غیر دینی و ریز و درشت حقایق عالم هستی و... هیچ چیزی باقی نمی ماند مگر آنکه علمش در قرآن هست. اما ما - بلکه همه انسانها بجز عترت علیهم السلام - چنین چیزی را نمی توانیم در قرآن پیدا کنیم. لذا در روایات فراوان، ائمه هدی - سلام الله علیهم اجمعین- به این آیه استناد فرموده اند و این را دلیلی دانسته اند که علم قرآن -تامّ و کامل - فقط منحصر به اهل بیت معصومین -علیهم السلام- است که می توانند هر حقیقتی را از قرآن نشان دهند... و در طول تاریخ بعد از رسول الله -صلی الله علیه و آله- نیز تنها ائمه اثنی عشر -علیهم السلام- بوده اند که از عهده این ادعای قرآن که «تبیان کلّ شیء» است بر می آمده اند. پس «تبیان کلّ شیء بودن قرآن» اتفاقاً دلالتی بر خلاف قول المیزان دارد و از دلایل بر امامت حقّه است! و ایمان به «تبیان کلّ شیء بودن قرآن» نیز برای هیچ انسانی ممکن نیست جز در پرتوی ایمان به عترت علیهم السلام.

قرآن ادعا دارد که «تبیان کلّ شیء» است. هیچ انسانی هم از عهده این ادعای قرآن بر نمی آید بجز ائمه ی اثنی عشر که پس از رسول الله -صلی الله علیه و آله- تا به حال، عهده دار این ادعای قرآن بوده اند که «علم هر چیزی»

را می توان در قرآن پیدا کرد. پس تنها راه ایمان به تبیان کل شیء بودن قرآن، ایمان به ائمه اثنی عشر است...

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ» (۸۹ نحل)

در روایات فراوانی ذیل این آیه شریفه، «علم خدادادی امام» به «کل شیء» را تذکر فرموده اند که اینجا باز به

ذکر نمونه ای اکتفاء می شود؛

[بصائر الدرجات] مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ حَمَّادِ اللَّحَّامِ وَقَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - : نَحْنُ وَاللَّهِ نَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا فِي الْجَنَّةِ وَمَا فِي النَّارِ وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ، فَبِهِتُ أَنْظُرُ إِلَيْهِ. قَالَ فَقَالَ: يَا حَمَّادُ، إِنَّ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، إِنَّ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، إِنَّ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ. ثُمَّ تَلَا هَذِهِ آيَةَ «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ» إِنَّهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ، فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ.

(بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۸۶، باب ۸، ح ۲۰ از بصائر الدرجات، ص ۱۲۸، باب ۶، ح ۴)

در بحار الانوار از بصائر نقل است که حضرت امام صادق -سلام الله عليه- فرمود: قسم به الله، ما [اهل البيت]، هر آنچه در آسمانها هست و هر آنچه در زمین هست و هر آنچه در بهشت است و هر آنچه در جهنم است و هر آنچه بین اینها و غیر اینهاست را می دانیم. روای گفت: من بهت زده به حضرت نگریستم!! پس حضرت فرمود: ای حماد، این از کتاب خداست، این از کتاب خداست، این از کتاب خداست. سپس حضرت آیه ۸۹ سوره نحل (...تبیاناً لكل شیء...) را تلاوت فرمود، سپس فرمود: آن [یعنی علم امام به همه چیز]، از کتاب خداست، که در آن، تبیان و روشنگری هر چیزی هست. در آن، تبیان و روشنگری هر چیزی هست..

استدلال المیزان به نور بودن قرآن نیز مردود است. ما به برکت عترت -علیهم السلام- ایمان داریم که قرآن نور است. خودمان هم نسبت به قرآن، گنگ نیستیم. اما چنانکه مرحوم آیت ... میرزا مهدی اصفهانی (قدس سره) نیز در

بحث شناخت، در پرتوی روایات، بیان کرده، در «وجدان و درک حقیقت»، سه حقیقت متمایز روشن می شود: علم، عالم، معلوم (یا عقل و عاقل و معقول). که بسیاری از فلاسفه اینجا به بیراهه رفته اند و سخن از اتحاد عقل و عاقل و معقول به میان آورده اند، که خلاف وجدان و روایات است...

قرآن «نور» است را هم ارز بگیریم با اینکه قرآن، «علم» است. نور یا علم، اولاً غیر از شخصی است که در پرتوی آن نور، حقیقت را کشف می کند. قرآن نور است، من که قرآن را می خوانم که نور نیستم! پس حجیت ذاتی نور و اینکه نور بخود نور یافته می شود نه به شیء دیگر، غیر از بهره مندی انسان جویای نور، است. «من» قرار است از قرآن بفهمم. «من» اولاً و ذاتاً، قرآن نیستم، نور نیستم. نیز ممکن است خطا یا توهم را اشتباهاً به مراد خداوند نسبت دهم. این ناقض «نور بودن کلام خداوند» نیست. قرآن نور است، در عین اینکه ما خیلی از آن را نفهمیده ایم. من قرآن را بفهمم یا نفهمم، خدشه ای به نورانیت قرآن وارد نمی کند. ما برای فهم قرآن نیازمند عترت -علیهم السلام- هستیم، هر چند قرآن نور باشد. منور شدن من -که خواننده قرآن هستم- در پرتوی این نور، فعل خداست که برای آن راه و شرایط و سببی گذاشته که این راه و سبب، رجوع و خضوع و... در پیشگاه عترت -علیهم السلام- است.

متن قرآن آکنده است از ضمائر خطابیه که خاصّ شخص رسول الله -صلی الله علیه و آله- است و یا ضمائر که مرجع آن، حمله ی علم قرآن یعنی عترت -علیهم السلام- هستند که با حذف این ذوات مقدسه، اصلاً این آیات شریفه تقطیع محل می شود. نمی توان این ذوات مقدسه - که متن قرآن صریحاً به سوی ایشان دعوت دارد و با ایشان اجین و گره خورده است- را حذف کنند و -نستجیر بالله- خودشان را در این جایگاه بگذارند و بعد هم بگویند قرآن برای فهم قرآن کافیست! در حقیقت، چیزی که اینجا با لفظ «قرآن» به آن اشاره شده، واقعاً «قرآن» نیست، بلکه آمیخته ایست از تکه هایی از قرآن نازل شده بر رسول الله -صلی الله علیه و آله- به اضافه ی این توهم که خواننده، خود را محور و حامل قرآن بیندارد. چون قرآن حقیقی، نشان از انسانی دارد که مخاطب اصلی و ذاتی قرآن است و قرآن با زندگی او اجین و گره خورده و او شخص رسول الله حضرت محمد بن عبدالله -صلی الله علیه و آله- است و نیز عترت -علیهم السلام-، نه احدی بجز این ذوات مقدسه. قرآن منهای ایشان، مثل آنست که

آیات فراوانی را از قرآن حذف کنیم، بلکه اصلاً چیزی از قرآن باقی نمی ماند، چون آن قرآن نیست، و صرفاً وهمیست که خواننده ی بعضی سطور قرآن، به قرآن اضافه کرده!

صاحب المیزان در استدلال به آیه ی ۸۹ نحل، در واقع، متن آیه را تقطیع مخل کرده و اگر نه قرآن نفرموده «من اولاً برای همه کس تبیان کلّ شیء هستم» بلکه فرموده «و نزلنا علیک القرآن تبیاناً لکلّ شیء...» (۸۹ نحل) این صریح متن عبارت قرآن است که در آن ضمیر «ک» خطاب به شخص رسول الله است. پس متن این آیه دلالت دارد که قرآن تبیان کلّ شیء «بر رسول تنزیل شده». قرآن که تبیان کلّ شیء است، اولاً و بالذات بر مسلمین تنزیل نشده، بلکه بر شخص رسول (صلی الله علیه وآله) تنزیل شده است. مخاطب اولی و ذاتی قرآن، فقط شخص رسول الله است و اهل بیت عصمت، حامل علم آن هستند. پس این آیه هیچ دلالتی بر مطلوب المیزان ندارد، چون این مقام، مقام خاص است و مقامی نیست که تعمیم دادنی باشد. بلکه طبق روایات اهل بیت -علیهم السلام-، اتفاقاً ائمه ی هدی -علیهم السلام-، با این آیه دقیقاً برخلاف قول المیزان استدلال کرده اند، یعنی از این آیه نتیجه گرفته اند که علم کلّ قرآن، نزد عترت -علیهم السلام- است و لذا سایر مردم - یعنی همه بجز اهل بیت معصومین علیهم السلام- برای فهم قرآن، نیازمند رجوع به عترت رسول الله -صلی الله علیه و آله- هستند. ... و اگر کسی این را انکار کند، در حقیقت تبیان کلّ شیء بودن قرآن را انکار کرده، چون سایر انسانها بجز عترت، نمی توانند همه ی حقایق را از قرآن نشان دهند و «شیء» را محدود می کنند... البته سایر انسانها بعد از رجوع به رسول و عترت (صلی الله علیه و علیهم)، از همین مخاطبه ی خداوند با رسول، در مراتبی بهره می برند، اما مخاطب اولی و ذاتی قرآن، فقط شخص حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) است... روشن است که شخص رسول الله در این آیه، نقش محوری دارد. ما با چیزی به نام «تبیان کلّ شیء بدون رسول الله» مواجه نیستیم.

روایات در تأیید آنچه ذکر شد، بسیار فراوان است و اینجا به ذکر این نمونه اکتفاء می شود:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ دَخَلَ قَتَادَةُ بْنُ دِعَامَةَ

عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ -عَلَيْهِ السَّلَامُ-، فَقَالَ: يَا قَتَادَةَ، أَنْتَ فَقِيهُ أَهْلِ الْبَصْرَةِ؟! فَقَالَ: هَكَذَا يَزْعُمُونَ! فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ -عَلَيْهِ السَّلَامُ-: بَلَّغْنِي أَنْكَ تَفْسِّرُ الْقُرْآنَ؟! فَقَالَ لَهُ قَتَادَةُ: نَعَمْ. فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ -عَلَيْهِ السَّلَامُ-: بِلَعْمٍ تُفْسِّرُهُ أَمْ بِجَهْلٍ؟ قَالَ: لَا بِلَعْمٍ. فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ -عَلَيْهِ السَّلَامُ-: فَإِنْ كُنْتَ تُفْسِّرُهُ بِلَعْمٍ، فَانْتَ أَنْتَ وَ أَنَا أَسْأَلُكَ! قَالَ قَتَادَةُ: سَلْ! قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي سَبِّ «وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيْرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ». فَقَالَ قَتَادَةُ: ذَلِكَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بَزَادٍ حَلَالٍ وَ رَاحِلَةٍ وَ كِرَاءٍ حَلَالٍ يُرِيدُ هَذَا الْبَيْتَ، فَيُقَطِّعُ عَلَيْهِ الطَّرِيقَ فَيُذْهِبُ نَفَقَتَهُ وَ يُضْرَبُ مَعَ ذَلِكَ ضَرْبَةً فِيهَا اجْتِيَا حُهُ؟ قَالَ قَتَادَةُ: اللَّهُمَّ نَعَمْ. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ -عَلَيْهِ السَّلَامُ-: وَيَحْكُ يَا قَتَادَةَ، إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا فَسَّرْتَ الْقُرْآنَ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِكَ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ، وَ إِنْ كُنْتَ قَدْ أَخَذْتَهُ مِنَ الرَّجَالِ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ، وَيَحْكُ يَا قَتَادَةَ، ذَلِكَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بَزَادٍ وَ رَاحِلَةٍ وَ كِرَاءٍ حَلَالٍ يَرُومُ هَذَا الْبَيْتَ عَارِفًا بِحَقِّهَا يَهُونَا قَلْبُهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» وَ لَمْ يَعْزِ الْبَيْتَ فَيَقُولَ «إِلَيْهِ»، فَنَحْنُ وَ اللَّهُ دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ -عَلَيْهِ السَّلَامُ- الَّتِي مَنْ هَوَانَا قَلْبُهُ قُبِلَتْ حَاجَتُهُ وَ إِلا فَلَآ. يَا قَتَادَةَ، فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ كَانَ آمِنًا مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. قَالَ قَتَادَةُ: لَلْجَرَمِ وَ اللَّهُ لَا فَسَّرْتُهَا إِلا هَكَذَا! فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ -عَلَيْهِ السَّلَامُ- وَيَحْكُ يَا قَتَادَةَ، إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ (الكافي، ج ٨، ص ٣١١، ح ٤٨٥ / وسائل الشيعة، ج ٢٧، ص ١٨٥، باب ١٣، ح ٣٣٥٥٦ / بحار الأنوار، ج ٢٤، ص ٢٣٧، باب ٥٩، ح ٦؛ از الكافي / بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ٣٤٩، باب ٩، ح ٢؛ از الكافي)

در کافی شریف روایتست که قتاده آمد نزد حضرت امام باقر -سلام الله علیه-، پس حضرت امام باقر - علیه السلام- به او فرمود: ای قتاده، تو فقیه اهل بصره هستی؟! قتاده گفت: [مردم] اینجور می انگارند! پس حضرت امام باقر -علیه السلام- فرمود: به من [خبر] رسیده که تو قرآن را تفسیر می کنی؟! قتاده گفت: آری. حضرت فرمود: با علم تفسیر می کنی یا با جهل؟! قتاده گفت: نه، با علم. حضرت فرمود: حالا که [ادعا داری] با علم تفسیر می کنی، تو [در مقام] خودت [باش] و من از تو می پرسم! قتاده گفت: بپرس! حضرت فرمود: به من از سخن خداوند عزوجل که «وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيْرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ» و در آن، سیر کردن را تقدیر کردیم، پس

شبهها و روزهایی با امنیّت در آن سیر کنید» خبر بده! پس قتاده گفت: این [آیه دربارہ] کسیست که از خانه اش خارج شود با زاد و توشه حلال و مرکب و اجرت حلال درحالیکه قصد خانه خدا [مکه] را دارد که تا وقتی به خانواده اش برگردد، در امنیّت است! پس حضرت امام باقر -سلام الله علیه- به او فرمود: تو را قسم به خداوند ای قتاده، آیا میدانی که [چه بسا] مرد با زاد و توشه حلال و مرکب و اجرت حلال درحالیکه قصد خانه کعبه را دارد خارج شود، اما راهزنان او را سرقت کنند و نفقه و زادش از بین برود و با این حال ضربه ای هم بخورد که در آن از بین برود؟! قتاده [دید واقعاً ممکن است و] گفت: خداوندا آری! سپس حضرت امام باقر -علیه السلام- به او فرمود: وای بر تو ای قتاده، اگر قرآن را از پیش خودت تفسیر کنی، خودت هلاک شده ای و دیگران را هم هلاک کرده ای و اگر تفسیر قرآن را از نزد مردان گرفته باشی [نیز] خودت هلاک شده ای و دیگران را هم هلاک کرده ای. وای بر تو ای قتاده، آن آیه [درباره] کسیست که از خانه خارج شده با زاد و توشه و مرکب و اجرت و... حلال درحالیکه این خانه را طلب کرده، درحالیکه عارف به حقّ ما [ائمّه هدی] باشد و قلبش خواهان ما باشد همچنانکه خداوند عزوجلّ [در بیان دعای حضرت ابراهیم] گفت: «خداوندا! پس دلهایی از مردم را به سوی ایشان خواهان قرار ده»، و خداوند در این سخن، «کعبه» را عنایت نکرده، و فرموده [دلها را] به «سوی این خانه» خواهان قرار ده! پس قسم به الله که دعای ابراهیم آنست که هر کس دلش خواهان ما اهل البیت باشد، حجّش قبول شده است و اگر نه، قبول نیست. ای قتاده پس اگر حج کننده، اینگونه بود [یعنی خواهان و مرید اهل بیت عصمت بود]، روز قیامت از عذاب جهنّم در امنیّت خواهد بود. قتاده [علیه اللعنه که مفتضح شده بود فکری کرد و گفت:] والله که من هم فقط همینجور تفسیرش کردم! سپس حضرت امام باقر -سلام الله علیه- فرمود: وای بر تو ای قتاده، فقط و فقط قرآن را کسی می شناسد که به آن خطاب شده باشد.

اشکال دیگر به ادّعی صاحب المیزان - گرچه اینجا بنا ندارم این اتّهام را به صاحب المیزان نسبت دهم - امّا در فرض استدلال المیزان، آیا سخن دومین غاصب خلافت (علیه اللعنة) در ماجرای مشهور قلم و دوات که غلط کرد و به پیامبر توهین کرد، و گفت «حسبنا کتاب الله» که این همان شعار شیطانی وهابیت است، آیا با این استدلال المیزان، این قول باطل تأیید نمی شود؟!

(۱) قرآن تبیان همه چیز باشد.

(۲) در فهم آن نیز خودش کافی باشد.

از ۱ و ۲ نتیجه می شود که دیگر چه نیازی به عترت -علیهم السلام- باقی می ماند؟! و حدیث ثقلین کجا می رود؟! - و لو اینکه قائل به حجّیت استقلالی برای عترت شویم استقلالاً عن القرآن-؟! نعوذ بالله تعالی.

اینجا لازم است نسبت به این قبیل متفلسفها و به اصطلاح مفسّرین قرآن، یک اشکال اساسی واضح شود. تاریخ اسلام را که مشاهده می کنیم، حتّی با اندک اطّلاعی روشن است که یک تاریخ آرام و سالم نبوده. امت اسلام، امتی نبوده که پس از پیامبرش، به خوبی و سلامت، مسیر اطاعت از پیامبر و جانشین به حقّش را طی کرده باشد. بلکه ما با امتی مواجهیم که گذشته از ماجرای شهادت رسول الله -صلی الله علیه و آله-، به فاصله اندکی، یادگار و تنها دختر او که پیامبر -صلی الله علیه و آله-، اذیت او را اذیت خود معرفی فرموده بود و... این یگانه دختر رسول الله را مظلومانه کشتند و آن جنایات سنگین سقیفه را بر پا کردند و امام الهی و خلیفه رسول الله را در اوج غربت و مظلومیت، خانه نشین کردند و... و همه می دانیم که در این ابتلاء و امتحان الهی، فقط عدّه ای قلیل مثل سلمان و ابوذر و مقداد و... بر عهد خود پایدار ماندند و بقیّه همگی به هلاکت یا گمراهی رفتند. این خیلی مغرضانه است که انسان درباره قرآن، اسلام، فهم قرآن، و... سخن بگوید، امّا به این واقعیت های دردناک تاریخ، هیچ اشاره ای نکند! واقعیتهایی که حتّی اگر یک مستشرق، اندک نگاهی به تاریخ اسلام بیندازد متوجّه می شود.

پس در توجّه و تأمل در تاریخ اسلام و قرآن، نباید واقعیتهای تاریخ را انکار کنیم. ما در تاریخ قرآن و اسلام، با یک تاریخ آرام و سالم مواجه نیستیم. بلکه با فتنه ها و ابتلائات شدید و فراوان از عصر نزول تا به حال مواجهیم

همچنانکه در نگاهی به مجموعه روایی شیعه، مقوله امامت و ولایت حقّه و انحصاری اهل البیت، براءت و بغض دشمنانشان و جنایات و گمراهی های کسانیکه به غیر ایشان رجوع کردند، ... چنان درخشان است که انکار آن، از یک انسان عاقل بدور است. روایات فراوانی هم مکرّر تذکار و هشدار داده اند که مبادا در دامهای شیطانی و نفسانی بیفتید و از اهل بیت عصمت جدا شوید و به هلاکت روید! کما اینکه در متن زیارت معتبره جامعه کبیره عرضه می داریم که ذوات مقدّسه ائمه هدی -سلام الله علیهم اجمعین- «الباب المبتلا به الناس» هستند، یعنی امتحان و ابتلای این امت اصلاً بر سر همین مسئله است و در ادامه آمده «من اتاکم نجا و من لم یأتکم هلك» و این مقصد در روایات فراوانی آمده... آیا در چنین وضعی، انسان عاقل، می تواند همه اینها را نادیده بگیرد، و خودش را به تنهایی و بدور از عنایت ائمه دین، در امنیّت از گمراهی ها و فتنه ها ببیند؟ هرگز.

اما استدلال صاحب المیزان به تحدی قرآن، در اینجا لازم است عین عبارات آیات تحدی، دقت شود. خداوند «به پیامبر» فرموده که با قرآن بر مردم تحدی کند. ما در هیچ جای عالم امکان، با قرآن خالی بدون رسول الله مواجه نبوده و نیستیم. آیا کسی در عالم هست که قبل از شخص پیامبر و بدون او، با حقیقتی به نام قرآن مواجه باشد؟! هرگز. غیر رسول الله، راهی به خود قرآن ندارند جز از طریق رسول الله و بعد از تلاوت ایشان و... چون از ابده بدیهیات و از ضروریات اسلام است که قرآن به غیر آن شخص برگزیده - حضرت محمد صلی الله علیه و آله - وحی نشده است. متن آیات تحدی هم همیشه همراه است با شخص رسول الله یا ضمیری که راجع به ایشان یا عترت ایشان است نه دیگران. آیا اگر مثلاً چند هزار سال بعد از حضرت موسی -علی نبینا و آله و علیه السلام- یک انسان عادی، عصای او را پیدا کند و بیندازد، اژدها می شود؟! هرگز. جواب اینست که این عصا در دست آن شخص برگزیده اژدها می شود، نه در دست هر کس. البته منکر نورانیّت قرآن برای امت نیستیم، اما اگر این سخن صاحب المیزان صحیح باشد، هر یک از انسان ها می تواند قرآن را به نام خودش بزند و بگوید این ما بین الدفتین، معجزه ی من است!!!

از این هم که بگذریم، تحدّی در قرآن، چه ربطی دارد به اینکه متکّی به غیر نباشد؟! از کجای آیات تحدّی، این مطلوب المیزان استخراج می شود؟!

گذشته از این، اگر دقّت شود در بعضی آیات تحدّی، تحدّی به آوردن «یک سوره از قرآن» است نه کلّ قرآن! چراکه با شنیدن یک جمله از قرآن، ممکن است فرد مخاطب، متذکّر فطرت شود که این کلام خداست، با اینکه بسیاری از دیگر قسمتهای قرآن را هنوز نشنیده. در صدر اسلام هم اینطور نبود که افراد اوّل همه قرآن را یک دور کامل بخوانند بعد ایمان بیاورند!! پس در تحدّی اصلاً چنین چیزی مطرح نیست چون اگر مطرح بود، باید تحدّی به کلّ قرآن انجام می شد نه به یک سوره! اگر صاحب المیزان، غنای رجوع به قرآن در فهم قرآن را به خاطر تحدّی می داند، پس آیا می توان گفت یک سوره از قرآن در هدایت کافیهست و به بقیه قرآن نیازی نیست؟! پس چرا تحدّی فقط به یک سوره است: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۳ بقره)

اما استدلال صاحب المیزان به احادیث عرض روایات بر قرآن، اتفاقاً شاهدهی بر مدّعی ماست نه مدّعی صاحب المیزان. چرا که به روشنی می بینیم که برای پاسخ به این سؤال که آیا در فهم قرآن، خود قرآن کافیهست یا نه؟ برای پاسخ به این سؤال، به روایات -مشهور به روایات عرض بر کتاب- مراجعه کرده ایم!! پس حجّیت این رجوع به قرآن، به خاطر حجّیت «روایات عرض بر کتاب»، می شود نه خود قرآن!! چون اگر روایات عرض بر کتاب نبود، این استدلال المیزان اصلاً شکل نمی گرفت.

از این هم که بگذریم این روایات هیچ دلالتی بر مدّعی صاحب المیزان ندارد چون برای عرض بر کتاب، همین که حجّیت ظواهر محکّمات پذیرفته باشد و یا حدّی از فهم نسبت به قسمتی از قرآن محقّق شده باشد، کفایت می کند و نیز ملازمه ای ندارد که فهم قرآن، فقط از خود قرآن حاصل شده باشد. چه اینکه برای تعارض یک خبر

با قرآن، نیازی نیست که همه ی قرآن را فهمیده باشیم و این فهم فقط از خود قرآن حاصل شده باشد. انسانهای عادی - یعنی همه بجز اهل البیت علیهم السلام-، در فرضی که خیلی وضع بالایی داشته باشند، بهره ای که از علم عظیم قرآن دارند در حدّ یک سر سوزن در مقابل دریاست، در عین حال می توانند تناقض بعضی اخبار را با آیات کشف کنند. پس برای آن عرض اخبار بر کتاب، لازم نیست به همه ی حقیقت قرآن احاطه داشته باشیم. همین نکته باب تذکریست به اینکه عرض بر کتاب، لازمه اش غنای رجوع ما به قرآن نیست. بگذریم از اینکه بعضی از روایات عرض بر کتاب، در مقام تعارض دو خبر است که اصلاً ربطی به مدّعی المیزان ندارد.

اشکال دور در روایات عرض بر کتاب، خیلی ضعیف است، چه اینکه ما آن روایتی که به قرآن عرض کردیم را حین عرض بر کتاب، دلیل فهم قرآنی که بر آن عرض شده، قرار ندادیم، پس دوری درکار نیست. برای صحّت عرض روایات بر کتاب، روشن بودن سطحی از بعضی آیات کافیست تا اخبار بر آن عرض شود. کما اینکه همین حالا حروف مقطّعه و... ای در قرآن هست که معنی آن را نمی دانیم اما به «صحّت عرض روایات بر کتاب» لطمه ای نمی زند. پس می توان این مثال را در نظر گرفت که بعضی از آیات و تا حدودی برای ما ظاهر و روشن شده و و آن روایات را با همین مقدار روشن، عرض می کنیم که تناقض نداشته باشد و همین که تناقض نداشت، این روایات مرحله ای از صحّت را داراست... حال ممکن است برای فهم عمیق تر و مراتب بالاتر همان آیات، یا فهم سایر آیات، باز به این روایات یا دیگر روایات رجوع کنیم...

گذشته از اینها، اشکال المیزان مبنی بر دور، بر مبنای یک پیشفرض ثابت نشده است و آن پیش فرض اینست که ما تمام حقایق قرآن را با خود قرآن و بدون بیان ائمه هدی کشف می کنیم، که این پیشفرض نه تنها ثابت نیست بلکه واضح البطلان است. کما اینکه خود صاحب المیزان و غیر ایشان و همه ی انسانها، غیر از عترت -علیهم السلام- اگر همه با هم جمع شویم، نمی توانیم معانی رموز قرآن را کشف کنیم و همه نیازمند آستان اهل البیت -علیهم السلام- هستیم و در روایات نیز تصریح شده به اینکه اصلاً خداوند چنین خواسته تا مردم ناچار شوند به خضوع و رجوع و کوچکی به آستان عترت رسول الله -صلی الله علیه و علیهم اجمعین-، کما اینکه پیش تر نیز اشاره شد.

متن قرآن هم آکنده است از بیان خصوصیات از رسول -صلی الله علیه و آله- و عترت طاهرینش -علیهم السلام- و اتفاقاً رجوع به خود قرآن سبب می شود که انسان ناچار باشد به رجوع به «من عنده علم الكتاب» که بدون تبیین او، در ترجمه آیات، می توان وجوه متعددی را در نظر گرفت که هیچیک بر دیگری رجحان ندارد. و نیز همواره احتمال وجود قرائن منفصله مطرح است و نیز ناسخ و منسوخ تشخیص داده نمی شود؛ مگر با دلیلی از سخن اهل البیت -سلام الله علیهم اجمعین-.

مثلاً در آیات نخست سوره ابراهیم می خوانیم «كتاب انزلناه اليك لتخرج الناس من الظلمات الى النور باذن ربهم الى صراط العزيز الحميد...» یعنی خداوند می فرماید: ما قرآن را بر تو ای رسول فروود آوردیم تا تو مردم را از تاریکیها خارج کنی به سوی نور باذن خداوند... . اولاً تصریح آیه شریفه و اینکه مخاطب اولی و ذاتی قرآن، شخص رسول الله است و نه کس دیگر، محل توجه است. ثانياً فعل «اخراج مردم از ظلمت به نور» به «شخص رسول الله صلی الله علیه و آله» نسبت دارد نه به «قرآن بدون پیامبر». رسول الله (صلی الله علیه و آله) و سپس جانشینان معصوم ایشان هستند که با قرآن مردم را از ظلمت خارج می کنند، نه قرآن منهای این ذوات مقدسه!

و باز نمونه هایی دیگر:

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا... (۳۳ فاطر)

که در روایات فراوان ذیل آیه، خصوصیت عترت -علیهم السلام- نسبت به سایر امت، ذکر شده...

... وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۴۴ نحل)

لذا شخص رسول الله -صلی الله علیه و آله- مبین قرآن هستند...

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۶۴ آل عمران)

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (٢ جمعه)

که به روشنی دلالت دارد شأن رسول الله -صلی الله علیه و آله- ، فقط تلاوت قرآن نیست، بلکه ترکیه و تعلیم کتاب و حکمت، کار این ذات مقدس و جاننشینان معصومش می باشد...

«بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ» (٤٩ عنكبوت)

چنانکه در روایات ذیل این آیه آمده، روشن می شود که مکان حقیقت قرآن، سینه مبارک معصومین -علیهم السلام- است و لا غیر.

و آیات و روایات فراوان دیگری که ضعف سخن صاحب المیزان را واضح کرده است...

همچنین روایاتی داریم در نهی از ضرب قرآن به قرآن، بدون رجوع به عترت و حجّت، که ممکن است به این مهلکه نیز بیفتیم -والعیاذ بالله و بآل رسول الله -صلی الله علیه و آله- . اینجا به ذکر نمونه ای اکتفاء می شود که دست کم، هشدار است که نسبت دادن چیزی به قرآن، چندان هم ساده نیست:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ -عليه السلام- قَالَ قَالَ أَبِي -عليه السلام-: مَا ضَرَبَ رَجُلٌ الْقُرْآنَ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ إِلَّا كَفَرَ.

به سند فوق - که مشتمل بر جمعی از ثقات و بزرگان می باشد- نقل است که حضرت امام صادق فرمود: پدرم [حضرت امام باقر] -سلام الله علیهما- فرمود: هیچ کس قسمتی از قرآن را به قسمت دیگر نمی زند، مگر آنکه کافر شده است. (الکافی، ج ٢، ص ٦٣٢، ح ١٧/الکافی، ج ٢، ص ٦٣٣، ح ٢٥: عَلِيُّ عَنِ أَبِيهِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ مِثْلَهُ. وسائل الشیعة، ج ٢٧، ص ١٨٣، باب ١٣، ح ٣٣٥٥٣/بحار الأنوار، ج ٨٩، ص ٣٩، باب ٤، ح ١ عن ثواب الأعمال ومعانی الأخبار: ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ ابْنِ أَبِي بَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ مِثْلَهُ./ تفسیر العیاشی، ج ١، ص ١٨، ح ٢/ثواب الأعمال، ص ٢٨٠/المحاسن، ج ١، ص ٢١٢، ح ٨٦/معانی الأخبار، ص ١٩٠، ح ١)

والسلام علی من اتبع الهدی

و الحمد لله كما هو اهله و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطاهرين

امیرحسن طهرانی - مشهد المقدّسة الرضویة (علی مشرفها الصلاة و السلام) - ۱۴۳۵

جای تأسّف عمیقست که در این روزگار که حقایق مذهب شیعه اینچنین مورد حمله از سوی تفکّرات واهی از فرق ضالّه قرار گرفته، در چنین شرایطی، انسان از کسانیکه در لباس شیعه هستند سخنان سبکی می شنود یا می خواند که فاقد هرگونه دلیل علمی و اعتبار بوده و تضعیف عقاید حقّه شیعه را در پی دارد و متأسّفانه عدّه ای نیز این قبیل ادّعاهای بی اساس را به دلیل مشهور بودن شخصیت نویسنده، همچون نصّ قطعی پنداشته اند و بطور طوطی وار آنرا تکرار می کنند و حتّی به خود اجازه نقد افکار را نمی دهند...

کلید واژه ها: نقد تفسیر المیزان - نقد تفسیر قرآن به قرآن - ردّیه محمد حسین طباطبایی.

فهرست منابع:

- (۱) قرآن.
- (۲) امیرالمؤمنین امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، نهج البلاغه، قم، انتشارات دار الهمزة، یک جلد.
- (۳) برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱، یک جلد.
- (۴) حرّ عاملی، شیخ محمد بن حسن، وسائل الشیعة، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ هجری قمری، ۲۹ جلد.
- (۵) صدوق، شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، التوحید، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ هجری قمری، یک جلد.
- (۶) صدوق، شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، کمال الدین، قم، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۹۵ هجری قمری، ۲ جلد در یک مجلد.
- (۷) صدوق، شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، الخصال، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ هجری قمری، دو جلد در یک مجلد.
- (۸) صدوق، شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، معانی الأخبار، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۱ هجری شمسی، یک جلد.
- (۹) صدوق، شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، علل الشرائع، قم، انتشارات مکتبه الداوری، یک جلد.
- (۱۰) صدوق، شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، انتشارات جهان، ۱۳۷۸، ۲ جلد در یک مجلد.
- (۱۱) صفّار، شیخ محمد بن حسن بن فروخ، بصائر الدرجات، قم، انتشارات کتابخانه آیت ا... مرعشی، ۱۴۰۴ هجری قمری، یک جلد.
- (۱۲) طبرسی، ابو منصور احمد بن علی، الإحتجاج، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ هجری قمری، ۲ جلد.
- (۱۳) طوسی، شیخ ابو جعفر محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۶۵ هجری شمسی، ۱۰ جلد.
- (۱۴) عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر، تهران، چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰، ۲ جلد.
- (۱۵) قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، تفسیر، قم، مؤسسه دارالکتاب، ۱۴۰۴ هجری قمری، ۲ جلد.
- (۱۶) کلینی، ثقة الاسلام محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۶۵ هجری شمسی، ۸ جلد.
- (۱۷) مجلسی، علامه محمد باقر، بحار الانوار، بیروت - لبنان، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ هجری قمری، ۱۱۰ جلد.
- (۱۸) نوری، محدث میرزا حسین، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ هجری قمری، ۱۸ جلد.